

سیمای امام علی (ع) در شعر خواجه جوی کرمانی

احمد امیری خراسانی

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان

کمال‌الدین ابوالعطا محمود بن علی بن محمود مرشدی کرمانی، از شاعران استاد و نام‌آور ایران در قرن هشتم هجری است. وی به قول صاحب تذکرة الشعراء، از بزرگ‌زادگان کرمان بوده و صاحب فضل و خوشگویی است و سخن او را فاضلان و بزرگان در فصاحت و بلاغت بی‌نظیر می‌دانند و او را نخل‌بند شعراء می‌نامند (سمرقندی ۱۳۶۶: ص ۱۸۷). علاوه بر لقب نخل‌بند شعراء، القاب دیگری چون «خلاق‌المعانی» و «ملک الفضلاء» را هم برای او بر شمرده‌اند، اما تخلص وی در همه اشعارش خواجه است و این کلمه «خواجه» باید مصغّر خواجه بوده باشد و او تصغیر در اینجا برای بیان حب به کار رفته است (صفا ۱۳۶۸: ص ۸۸۸).

خواجه، بنا بر مشهور، در سیروسیاحت روزگار گذرانیده و به قول صاحب تذکرة الشعراء، همواره سیاحت کردی و در اثنای سیاحت، به صحبت شیخ‌العارفین، علاء‌الدوله سمنانی رسید و مرید شیخ شد و سال‌ها در صوفی آباد، صوفی بود و اشعار حضرت شیخ را جمع نمودی (سمرقندی ۱۳۶۶: ص ۱۸۷).

وی رباعی زیر را در حق شیخ سروده است، اگرچه به قول مصحح دیوان خواجه، این رباعی در دیوان او نیست (خواجه جوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۲۹ مقدمه).

هرکو به ره علی عمرانی شد چون خضر به سرچشمه حیوانی شد
از وسوسه و غارت شیطان وارست مانند علاء‌دوله سمنانی شد

علاوه بر مریدی علاء‌الدوله سمنانی، دست صحبت و ارادت به شیخ‌الاسلام

امین‌الدین بلیانی داده و نیز به شیخ مرشد، ابواسحق کازرونی نیز با دیده تقدیس می‌نگریسته است و به همین دلیل است که او را جزو فرقه مرشدیه آورده‌اند (صفا ۱۳۶۸: ص ۸۹۲). همین امر دلیل بر این است که افکار صوفیانه و عارفانه در شعر او دخیل است.

تمامی شاعران فارسی زبان، پرورده عرصه دین و مذهب‌اند. کم‌تر دیوان شاعری است که با مدح باری تعالی و نعت رسول (ص) و مدح خلفا و در صورت شیعه بودن، مدح معصومین (ع) شروع نشده باشد. همه آنها شیراز پستان مذهب و دین نوشیده و از سرچشمه گوارای قرآن که کلام وحی است، توشه برگرفته و ماحصل آنها را در قالب نظم و نثر به ابنای روزگار خود هدیه کرده‌اند. خواجهی کرمانی نیز از این گروه به شمار می‌رود. وی شاعری متدین بوده است و در برخی از اشعار او اشاره‌های دینی، اعم از اشارات قرآنی و حدیث و اخبار، ملاحظه می‌شود. اشارات قرآنی - در ارتباط با موضوع این مقاله - که خواجه متذکر شده عبارت است از «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً» (الانسان ۱/۷۶) و عبارت نهج البلاغه: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي» (امام علی ۱۳۶۵: خطبه ۵/۱۸۹) یا به صورتی دیگر: «فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي» (خطبه ۲/۹۳) و نیز سخن معروف منسوب به مولا علی (ع): «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدَتْ يَقِيناً» و نیز حدیث معروف: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» و عبارت بسیار معروف «لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَعَارِ»، که خواجه چندین بار در شعر خود، متذکر آنها شده است.

همان‌گونه که از اشعارش برمی‌آید؛ شیعه اثنی عشری بوده است، زیرا نام و یاد امامان شیعه (ع) در کلام او به وضوح ذکر شده، به ویژه که در برخی از آنها، به صراحت از حضرت مهدی (عج) نام برده و انتظار ظهور آن حضرت را متذکر شده است.

باید گفت این چه راز و رمزی بوده است که قرن‌ها بعد از آن بزرگواران هنوز دل‌ها به یاد آنها می‌تپد و قلم‌ها به نامشان جَوَلان می‌کند؟ مگر در وجود آنها چه چیزی نهفته است که عاشقان آنها، پروانه صفت یاد و نام آنها را بر زبان و بنان دارند و هنوز هم آن‌گونه که شاید و باید، شمه‌یی از کمالات آنان بیان نشده است؟ اگرچه سخن

گفتن از آن بزرگواران در خور و لایق هر کس نیست، اما به مصداق:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

در این مقاله برآنیم تا سیمایی از یکی از آن فرزانه‌ها - هرچند مختصر و نارسا - که در کلام خواجهی کرمانی، یکی از شاعران نام‌آور این مرزوبوم، جلوه‌گر شده تحت عنوان «سیمای امام علی (ع)» بازنماییم که در چند قسمت ارائه می‌شود.

۱. اوصاف و القاب

خواجو چندین قصیده و ترکیب‌بند در مدح ائمهٔ دین (ع) سروده و از آن بزرگواران ستایش و تمجید کرده است. در این بین، ذکر مدایح حضرت علی (ع) که موضوع این نوشتار است؛ از جایگاه ویژه‌ی برخوردار است. ترکیبات دلنشینی در اوصاف آن بزرگوار به کار برده است که برخی از آنها متداول و مشهور و برخی هم برآمده از ذهن و اندیشهٔ خودِ شاعر است، از جمله:

امیرالمؤمنین، امام‌المتقین، ابوتراب، مرتضی، حیدر، امیر، ابوالحسن، صفدر، اسدالله‌الغالب، شه صفدر، شاه نجف، میر نجف، شاه مردان، شیر خدا، داماد مصطفی، برادر نبی، میر هاشمی، کان علم، شاه اولیاء، شیردل لافتی، خبیرگشا، ناصب ریات علم، شارح آیات حق، واسطهٔ کاف و نون، کاشف سرّ علن، شاه ولایت پناه، میر ملایک سپاه، کهف مکین و مکان، زین زمین و زمان، مرغ سلونی صفیر، بحر خلیلی گهر، تازی دُلْدُل سوار، مکی قدسی سنن، ازهر زهرا حرم، گوهر دریا کرم، روح مسیحا شیم، خضر سکندر فطن، ادیب مکتب دین، دلیل راه خدا، خطیب فلک ممل، دامادِ شاه رسولان، قاضی دین رسول، خازن گنج بتول، قانع کیش هبل، ماجی نقش و ثن، کشورگشای مصطفوی، باب علم نبی، مولود کعبه، پلنگ بیشهٔ اسلام، شیر یزدان، ساقی حوضِ کوثر، شیر بیشهٔ دین، ببر، ابن عم رسول، صاحب ذوالفقار، جفت بتول، سر مردان، دسته بند لالهٔ بستان هل اتی، قلعه‌گیر عرصهٔ میدان لافتی، کُزار بی فرار، خداوند ذوالفقار، قتال عمرو و عنتر، مخزن اسرار لوکشف، نقطهٔ پرگار اجتبا، سلطان تختگاه سلونی، بسط خلیل، صف شکن خیل اصفیا، مقصود دین، حاجت ایمان، تیغ جهانسوز، بت شکن، اصطناع حیدری، ابن عم رسول، علی عالی آستان، پادشاه ممالک توحید، حیدر خبیرگشا، صدر عنتر فکن، راکب دُلْدُل، صاحب قنبر، کشندهٔ عنتر، خسرو ضیغم سوار، بادگار رسول

الله، قلعه گیر کشور دین، فرمانروای ملک سلونی، امیر نحل، دارای دادگستر اقلیم هل آتی، چمن آرای لوکشف، سرو خوش نظر باغ لافتی، حیدر درنده حی، دسته بند لاله عصمت، وصی مصطفی، کاشف سر خلافت، رازدار لوکشف، قاضی دین نبی، مسند نشین هل آتی، مالک ملک سلونی، باب شهرستان علم، شاه تخت رضا، سرو بستان امامت، دُر دریای هدی، شمع ایوان ولایت، نور چشم اولیاء، معنی درس الهی، خاتم دست کرم، گوهر جام فتوت، روح شخص لافتی، مقتدای سروران دین، پیشوای رهروان راه حق، اختر برج امامت، گوهر بحر کرامت، پشت سپاه، شاه شهدا و...

برخی از این ترکیبات و القاب کاربرد بیش تری در شعر و کلام خواجه پیدا کرده است که به مشهورترین آنها اشاره می شود:

الف. علی: این اسم مبارک، بارها و بارها در کلام خواجه جلوه گر شده است. عشق حقیقی شاعر نسبت به آن بزرگوار، باعث شده است تا مدایح بسیار زیبایی در وصف آن امام همام بسراید. از جمله، در ترکیب بندی با عنوان «فی منقبة اسدالله الغالب علی بن ابی طالب» در مقدمه، نسیم نوبهاری را مخاطب قرار داده و خوشبویی و مشکبازی آن را به طریق استفهام چنین بیان می کند:

دوش هنگام سحر بر کوفه افکندی گذر

یا ز راه شامت افتادست بر یثرب گذار

یا مگر بر مرقد میر نجف گذشته‌یی

کز تو می آید نسیم نافه مشک تثار

شاه مردان چون خلیل الله به صورت بت شکن

شیر یزدان از رسول الله به معنی یادگار

مهر او از آسمان لافتی إلا علی

تیغ او از گوهر لاسیف إلا ذوالفقار

عالم او را گر امیرالمؤمنین خواند رواست

آدم او را گر امام المتقین داند سزااست

(خواجهی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۱۳۳)

وقتی دل او محزون می شود و تن او در آتش تابنده دل می سوزد و خون

دل خود را چون باده گلگون می نوشد و غم سنگین روزگار را او را می آزارد؛

عقل او، او را وامی‌دارد تا:

مهدی مهد دماغ آن‌که خرد نام اوست

از غرف کبریا کرده نظر سوی من

گفت که تا کی بود در شب محنت تو را

شمع دل تابناک از ذوبان در شجن

راه ملامی مجوی، باغ الهی بجوی

وز پی سبزی مشوی دست ز سلوی و من...

در نهایت، بیان می‌دارد که دافع تمام غم‌ها و رنج‌های او دست توسل زدن به دامان علی (ع) است که اگر این چنین شد، تمام رنج و غم از خاطر تو زوده می‌شود. آن‌گاه ادامه سخن را به وصف مولا (ع) می‌کشد و حضرتش را به صفات زیر می‌ستاید.

تا نکنی ورد خویش مدح شه اولیا

شیردل لافتی، شیر خدا مرتضی

ناصر رایات علم، شارح آیات حق

شاه ولایت پناه، میر ملایک سپاه

مرغ سلونی صفیر، بحر خلیلی گهر

ازهر زهرا حرم، گوهر دریا کرم

مکتب دین را ادیب، راه خدا را دلیل

گفته ز تعظیم شأن محمدتش مصطفی

نعل سُم دلدلش، تاخ سر فرقدین

سبحة طرازان قدس، در حرمش معتکف

بعد از ذکر این اوصاف، راه پایمال نشدن و رهیدن از فتنه‌ها را پیروی از حضرتش

می‌داند و خود را ثناخوان آن بزرگوار می‌داند که در راه عشق آن حضرت، فلک با او

مشورت می‌کند و خود را داغدار حسرت آل رسول (ص) می‌داند، به طوری که در

روز قیامت، او را سوخته کفن می‌بینی.

فتنه مشو جز برو تا برهی از فتن

دست مده جز بدو تا نشوی پایمال

جان شناخوان من تا ابد از مدحتش
در ره مهرش فلک مشوره با من کند
چون بپریم از جهان حسرت آل رسول

باز نیاید چو مرغ از گل و برگ سمن
زانک بود مستشار نزد خرد مؤتمن
روز جزا در برم، سوخته بینی کفن...

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۱۰۴)

در قصیده‌یی با عنوان «فی منقبه اسدالله الغالب علی بن ابی طالب (ع)» با تغزلی

زیبا، این‌گونه باب سخن را درخصوص مولا علی (ع) باز می‌کند:

دانی که چیست اینکه خطیبان آسمان
یک نکته از مکارم اخلاق مرتضی است
انجم کلام مرتضوی را ز راه یمن
وصف خدنگ چارپر چنان شکار او
از دست و پنجه اسدالله کنایتیست
نعتش نظاره کن که رهایی عیسوی
لقاب عالیش ز پی اکتساب قدر
ابیات شوق آنک نبی را برادر است
صنعتگران چرخ به زر وصف ذوالفقار
خنجرکشان صف شکن خیل مهر او
و ادرار ما که دیده رساندی به خون دل
آن را که سر فدای هوای علی نکرد

در پایان این قصیده، به مدح و ستایش از سخن خویش می‌پردازد که به واسطهٔ
مداح اولاد حیدر بودن، شعر و بیان او روانبخش شده است و نسبت به مولا (ع)
اخلاص عقیده دارد:

اشعار من که مداح اولاد حیدرم
فردوسیان حدیث روانبخش عذب من
شادم بدین که بر صفحات عقیدتم
خواجو! کمال‌نامه مستان حیدری

هم بحر مشق کرده و هم بر نوشته‌اند
در روضه بر حوالی کوثر نوشته‌اند
شرح خلوص آن شه صفدر نوشته‌اند
بر جان عارفان قلندر نوشته‌اند

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۵۸۵)

در ترکیب‌بند دیگری، که در مدح حضرت رسول (ص) و مناقب ائمه (ع)
سروده است؛ سخن را در خصوص مولا علی (ع) چنین پی می‌گیرد:

بدان امیر که شد شاه چرخ چاکر او

نمونه‌یی است مه نوز نعل استر او

ز تختگاه سلونی از آن علم بفراخت
که بود مملکت لوکشف مسخر او
به حکم قاطع کشورگشای مصطفوی
نبی مدینه علم آمد و علی در او
چو کعبه مولد او گشت از آن سبب شب و روز
کنند خلق جهان سجده در برابر او
گدای درگه او شو که شاه مردان اوست
پلنگ‌بیشه اسلام و شیر یزدان اوست...

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۵۸۵)

خواجو شاید از معدود شاعران شیعه مذهبی باشد که در کنار مدح پیغمبر (ص) و ائمه دین (ع) از خلفا نیز، به نیکی یاد کرده است و گه‌گاه زبان به مدح آنان هم گشوده است. اما وقتی به مدح مولا علی (ع) می‌رسد؛ قلم در دست او بی‌تابی می‌کند و حضرتش را آن‌چنان‌که باید؛ می‌ستاید. از جمله در ترکیب‌بندی نودوپنج بیتی با عنوان: «فی التوحید و النعت و مناقب خلفای راشدین» بعد از مدح باری‌تعالی و نعت حضرت رسول (ص) خلفای اربعه، حسنین (ع)، حمزه (ع) عموی پیغمبر (ص) و سایر صحابه و تابعین را نیز می‌ستاید. وقتی به مدح مولا علی (ع) می‌رسد؛ آن بزرگوار را با اوصاف زیر مدح و ثنا می‌گوید:

و آن قلعه‌گیر عرصه میدان لافتی	آن دسته‌بند لاله بستان هل اثنی
قتال عمرو و عنتر، داماد مصطفی	کز آن بی‌فرار و خداوند ذوالفقار
جفت بتول و نقطه پرگار اجتبا	شیرخدا و مخزن اسرار لوکشف
سبط خلیل و صف‌شکن خیل اصفیا	سلطان تختگاه سلونی، شه نجف
و آورده رخ به حضرت علیای کبریا	بیرون نهاده از ره کبر و ریا قدم
مقصود دین و حاجت ایمان از و روا	پشت هدی و بازوی ایمان بدو قوی
عرش مجید را به سرکوش التجا	بحر محیط را به دل و دست او قسم
او کان علم بود و حسن آسمان علم...	چون او نشد پدید شهری در جهان علم

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۱۳۰)

خواجو در کمال‌نامه، داستانی را آورده است بدین مضمون که جوانی عاشق، که

معشوقه او، بهای عشق را، سر علی (ع) قرار داده بود؛ ناشناخته به جنگ علی (ع) می‌آید. وی ضمن طرح این داستان، به خوبی صفات بارز و ویژه مولا را نیز متذکر می‌شود. داستان با این ابیات آغاز می‌شود:

شاه مردان علی بوطالب	آنکه بر وی نگشت کس غالب
راند روزی به منزلی بیرون	گرد دُلْدُل رساند بر گردون
ناگه از گرد ره سواری دید	که چو برق از ره یمن برسید...
برق هامون نورد را در تاخت	نیزه بر نیزه علی انداخت
چنگ بگشود شیر بیشه دین	در ربودش بسان برق از زین
همچو آهو به چنگ ببر اسیر	شده شیر خدای را نخچیر

در این میان، وقتی جوان، مرگ خود را رویاروی می‌بیند، آهی سوزناک برمی‌کشد و از اینکه ناکام از جهان می‌میرد اظهار حسرت می‌کند:

زو بپرسید ابن عم رسول	صاحب ذوالفقار و جفت بتول
کاتش رزم و کینهات ز چه خاست	وین نفس دود سینهات ز چه خاست

جوان بیان می‌دارد که:

دل من صید چشم آهوئیست	پای‌بند کمند گیسوییست
آنکه خونم به چشم شهلا خورد	سر حیدر زمن تمنا کرد

در اینجا غیرت حیدری به جوش می‌آید و بحر کرم او نمی‌گذارد که جوان ناکام برگردد، حتی اگر خود را فدا نماید:

سر مردان چو این سخن بشنید	طمع از سر بریدنش بپرید
تیغ بفکند و از سرش برخاست	گفت ارت‌کاری می‌شود زین راست
منم اینک علی و اینک سر	خویش را بر سر آروغصه مخور

در پایان، جوان از این همه کرم و لطف به خود می‌آید و زنگ کفر را به نور هدایت تبدیل می‌کند و دست از معشوقه خویش می‌شوید و مؤمن راه حق می‌شود و در نهایت اینکه:

مرتضی در نفس چو باد بهار	جست بر بادپای و گشت سوار
عزم ره کرد و کرد همراهش	شد به پای حصار دلخواهش
قلعه بگشود و وضع دین بنهاد	دامن آرزو به دستش داد
مه تابنده‌اش به برج آورد	دُر ناسفته‌اش به درج آورد

پایان داستان را خواجه بدین گونه رقم می زند و نتیجه گیری می کند:

صید این راه شیر مردانند زانکه از تیغ سر نگردانند

خیز خواجه و خویش را در باز از چه باشد درین قدم سرباز

(خواجوهی کرمانی ۱۳۷۰: خمه، صص ۱۳۲-۱۳۴)

در ادامه داستان عاشقی دیگر، عیب جوی علی را دشمن او می داند و معتقد

است که شخص مؤمن باید همیشه دوستدار علی (ع) باشد:

وزارت را چنین کردند تفسیر که دارد اشتقاق از وزر و تزویر

محمد با علی چون گشت همدم ز زین العابدین کی باشدش غم

کسی کش عیب گوید دشمن اوست که باشد دائماً مؤمن علی دوست...

(ص ۵۱۲)

مظهر علم بودن علی (ع) را که صفت معروف آن حضرت است؛ ضمن مدح

یکی از ممدوحان خود (عمیدالملک) چنین بیان می کند:

آن علی علم حسن حلم که از فرط جلال شد محمد به جهانگیری و حسان بنده

(خواجوهی کرمانی ۱۳۷۰: خمه، صص ۱۲۲)

در مدح یکی دیگر از ممدوحانش، وی را به سخاوت و شجاعت علی (ع)

این گونه می ستاید:

سلیمان قدر موسی کف خضر عمر سکندر در

محمد خلق عیسی دم علی جود (تیغ) تهمتن تن

(ص ۱۰۰)

و نیز:

شه غازی پناه دین احمد علی تیغ حسن سیرت محمد

(ص ۲۰۶)

ب. مرتضی: لقب مشهور و ویژه دیگر حضرت، مرتضی است که خواجه آن را بارها

متذکر شده است. در قصیده‌یی با عنوان «فی خلوص العقیده و مناقب الائمة الاتنا

عشریه» ضمن بیان صریح عقیده خود، عشق والای خویش را به حضرت رسول

(ص) و ائمه هدی (ع) ابراز داشته و خداوند را به حق آن بزرگواران سوگند می دهد

تا راه رستگاری نصیبش شود. در این زمینه نیز، مولا (ع) را با صفات ویژه خود ستوده است و با به کار بردن ترکیباتی زیبا، بیان کرده که اگر نام مبارک حضرت بر زمین، نقش شود؛ بوسه گاه خورشید می‌گردد:

من رافضی نیم که کنم پشت بر عتیق	یا خارجی که روی بتابم ز مرتضی
لیکن اگر به کعبه کنم سجده یا به دیر	باشد مرا به عترت پیغمبر اقتدا
بر لوح خاطر من چه معنی بود غبار	چون گشته‌ام غبار در شاه اولیا
فرمانروای ملک سلونی امیر نحل	دارای دادگستر اقلیم هل اتی
گر نام او کنم به مثل نقش بر زمین	بر خاک ره فتد شه سیاره از هوا

سپس خداوند را به تمامی ائمه (ع) همراه با ذکر و صفات آن بزرگواران، که آنها را صفت‌نشینان کبریایی می‌نامد، سوگند می‌دهد و به هنگام ذکر نام حضرت علی (ع) چنین می‌گوید:

یارب به حق آن چمن آرای لوکشف	کو بود سرو خوش نظر باغ لافتی
یارب به حق آن علی عالی آستان	کو بود در ممالک توحید پادشا...
آخر چه باشد از برسانی ز راه لطف	او را به صدر صفت‌نشینان کبریا...

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۵۷۱)

حضرت علی (ع) را همتای پیغمبر (ص) قرار داده و مروانیان را در کنار بوجهل، آن‌گاه مولا را با صفات ویژه‌ی این‌گونه می‌ستاید:

عصمت احمد ز مطرودان بوجهلی مجوی	قصه حیدر به مردودان مروانی مگوی
معشر المستغفرین صلوا علی خیر الوری	زمره المسترحمین حیوا الوفی المرتضی
قلعه‌گیر کشور دین حیدر درنده حی	دسته‌بند لاله عصمت وصی مصطفی
کاشف سرّ خلافت، رازدار لو کشف	قاضی دین نبی، مسندنشین هل اتی
مالک ملک سلونی، باب شهرستان علم	سالک اطوار لم اعبد شه تخت رضا
سرو بستان امامت، در دریای هدی	شمع ایوان ولایت نور چشم اولیا
معنی درس الهی خاتم درس کرم	گوهر جام فتوت، روح شخص لافتی
مقتدای سروران ملک دین، جفت بتول	پیشوای رهروان راه حق شیر خدا
دیگر از برج امامت مثل او اختر نتافت	بحر در درج کرامت همچو او گوهر نیافت

(ص ۱۳۴)

ج. حیدر: لقب معروف دیگر حضرت، حیدر است که خواجو هم چندین بار آن را

در ضمن اشعار خود بیان کرده است. از جمله در مدح یکی از ممدوحان خود چنین می‌گوید:

حمید داد و دین محمود احمد خلق عیسی دم

که دارد اصطناع حیدری و زهد سلمانی

(ص ۱۲۵)

باز در مدح ممدوحی دیگر:

به زخم عمود تو نه حصن شش در چو خیبر ز کوپال حیدر بلرزد

(ص ۲۴)

در مدح یکی دیگر از ممدوحان خود (محمد صاین)، قسم‌نامه‌یی ترتیب داده است و در آنجا نیز ممدوح را به صفات خلفا، از جمله حضرت علی (ع) و ذکر شجاعت آن حضرت چنین سوگند می‌دهد:

به آب ابر حیابار چشم ذی‌النورین به تاب تیغ جهانسوز حیدر کزار

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۵۰)

و باز در مدح همان ممدوح (محمود صاین) وی را به شجاعت حیدر این‌گونه می‌ستاید:

خضر سکندر در موسی بنان حاتم حیدر دل خسرو نشان

(خواجوی کرمانی ۱۳۷۰: ص ۹)

در مدح شیخ ابواسحق، وی را در شجاعت، حیدر دل معرفی می‌کند:

ای سلیمان قدر حیدر دل که کم‌تر چاکرت در وغانوک سنان را هیبت اژدر دهد

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۵۸۲)

شاعر، دل خود را که جایگاه عشق آل حیدر است؛ فدایی آنان می‌داند:

مرا که مالک ملک ملوک معرفتم

جهان معرفت و ملک دین مسخر باد

دلم که مهر زند آل زر بر احکامش

فدای حکم جهانگیر آل حیدر باد

۲۲۰ فرهنگ، ویژه بزرگداشت سال امام علی (ع)

ضمیر روشن خواجه که شمع انجمن است

چراغ خلوتیان رواق شش در باد

روان او که شد از آب زندگی سیراب

رهین منت ساقی حوض کوثر باد

در آن نفس که بود مرغ روح در پرواز

مباد جز به رخ اهل بیت چشمش باز

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۶۱۹)

دشمنان مولا (ع) را دیوطبع می داند و سگّه دولت را به نام آل پیمبر (ص) می شمارد. حضرت امیر (ع) را ساقی کوثر و دستگیر مؤمنان در قیامت می شمارد. او را فخر آدمیان می داند و معتقد است که هر کس پیروی از حضرتش را شعار خود سازد؛ ره به منزل مقصود می برد؛ همچون تشنگانی که به دنبال خضر به آب حیات می رسند:

دیوطبعان بین که قصد خاتم جم کرده اند

بغض اولاد علی را نقش خاتم کرده اند

در قیامت کافرینش خیمه بر محشر زنند

سگّه دولت به نام آل پیغمبر زنند

تشنگان وادی ایمان چو در کوثر رسند

از شعیف دست طلب در دامن حیدر زنند...

هر که او چون حلقه نبود بر در حیدر مقیم

ره روان راه دین چون حلقه اش بر در زنند...

ره به منزل برد هر کو مذهب حیدر گرفت

آب حیوان یافت آن کو خضر را رهبر گرفت

(ص ۱۳۵)

در قصیده‌یی در نعت خلفای راشدین، باز ضمن مدح سه خلیفه اول، به هنگام

مدح مولا علی (ع) چنین می سراید:

زرگران انجم از احسان حیدر دور نیست گرز زر جعفری اکلیل جوزا می زنند

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۵۸۳)

باز ضمن اشاره به لفظ حیدر و حدیث معروف اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا،

صفات دیگر آن حضرت را نیز چنین برمی شمارد:

آن شاه که شهر علم را آمد در پشت سپه و ابن عم پیغمبر
شاه شهدا میر نجف جفت بتول داماد رسول و شیر یزدان حیدر

(ص ۵۳۸)

د. ابوالحسن: از کنیه‌های معروف حضرت، ابوالحسن است که در شعر خواجه کاربرد پیدا کرده است:

سالک دل یافته، نکهت روح القدس چون نبی یثربی بوی او پس قرن
انوری خاوری از سر صدق و صفا ورد زبان ساخته، محمدت بوالحسن
قاضی دین رسول، خازن گنج بتول قامع کیش هبل، ما حی نقش و ثن...

(ص ۱۰۲)

و نیز:

رنگ پیل صبح سیمایی چو تیغ بوالحسن چشم شیر شرقی عنابی چو خون بوالحکم

(ص ۷۸)

ه. ابوتراب: کنیه معروف دیگر حضرت؛ ابوتراب است که خواجه آن را بارها در شعر خود به کار برده است:

هیچ نقصانی نباشد حیدر گزار را گر کسی از جهل نشناسد تراب از بوتراب

(ص ۵۷۴)

در جواب قطعه ارسالی امیر احمد بن المرتضی الاصفهانی، ضمن مدح وی، کنیه امام را نیز ذکر کرده و بیان می‌دارد که فتوحات حضرت علی (ع) باعث پشتگرمی حضرت رسول (ص) بوده است:

عقل مستظهر به رأی صائبش همچو بوالقاسم به فتح بوتراب

(ص ۱۱)

۲. یادکرد حضرت زهرا (س) و اولاد حضرت علی (ع)

همان‌گونه که ذکر شد؛ خواجه، شیعه مذهب است. اگرچه مدح مولا علی (ع) به طرز بارز و چشمگیری در شعر او به کار رفته است؛ اما وی بنا به اعتقادات خود؛ از

ذکر اوصاف سایر معصومین (ع) نیز غافل نمانده است و به ساحت مقدس آن بزرگواران نیز ادای احترام نموده است، که به طور گذرا به برخی از آنها اشاره می شود:

الف. حضرت فاطمه (س):

با وجود شمس گردون عصمت فاطمه

زهره را این تیره روزان نام زهرا کرده اند

خون او را تحفه سوی باغ رضوان برده اند

تا از آن گلگونه رخسار حورا کرده اند

آن که طاووس ملایک پایبند دام اوست

حزن هفت اندام نه گردون سه حرف نام اوست

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۱۳۳)

گاهی هم نام آن بزرگوار را با لفظ بتول آورده است:

پیران هفت زاویه محضر نوشته اند

در معنی فضیلت داماد مصطفی

بر خاطر کواکب ازهر نوشته اند

منظومه محبت زهرا و آل او

نام بتول بر سر معجز نوشته اند

دوشیزگان پرده نشین حریم قدس

(ص ۵۸۴)

و نیز:

صاحب ذوالفقار و جفت بتول

زو بپرسید ابن عم رسول

(خواجوی کرمانی ۱۳۷۰: خمه، ص ۱۳۳)

در ترکیب بندی، حضرت را این چنین می ستایند:

به نور چشم پیامبر که نور ایمان بود

عقیق صفوت یاقوت شرع را کان بود

نبود هیچ به عذر احتیاجش از پی آن

که شمع جمع طهارت ازو فروزان بود

از آن به وصلت او زهره شد به دلالی

که از شرف قمرش در سراچه دربان بود

نگشت عمر وی از حی فزون ز روی حساب

چرا که زندگی او به حی حنان بود

ورای ذروه افلاک آستانه اوست

ز مرغزار فرادیس آب و دانه اوست...

کهنینه سوری بیت العروس او ساره

کمینه جزاریه خانه دار او هاجر...

(خمسه، ص ۱۶۵)

۲ب . حسنین (ع): خواجه در مدایح مذهبی خود، معمولاً آن دو بزرگوار را در کنار هم ذکر کرده است که به برخی از آن سروده‌ها اشاره می‌شود:

خون شفق در کنار چرخ به سوک حسین
آنک بود رعد را از غم او ناله کار
روضه تحقیق را گیسوی آن ضیمران
یافته خلد برین از لب این ناردان
نیست به جز ذکرشان مفتی جان را فنون
نیست به جز فکرشان دوحه دل را فتن

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۱۰۳)

زهر خوردن حضرت امام حسن (ع) و شهادت و تشنگی امام حسین (ع) و یاران او را ذکر کرده و آن دو بزرگوار را نور چشم زهرا و قره‌العین نبی نامیده است و در آن عزا و مصیبت این‌گونه نوحه‌سرایی کرده است:

دیشب از آهم حمایل در برِ جوزا بسوخت

وزنفیر سوزناکم کله خضرا بسوخت

چون چراغ دیده زهرا بکشتندش به زهر

زهرة را دل بر چراغ دیده زهرا بسوخت

چون روان کردند خون از قره‌العین نبی

چشم عیسی خون بیارید و دل ترسا بسوخت

بس که دریا ناله کرد از حسرت آن تشنگان

گوهر سیراب را جان بر دل دریا بسوخت...

(ص ۱۳۴)

گاهی هم لفظ شبیر و شبر را ذکر کرده است:

و در پایان:

شمعی که بود مقتبس از نور بوالحسن
جانش به لب رسیده و تسبیح بر زبان
نور دل بستول و جگر گوشه رسول
هرچند کز حجاز چو او شعبه‌یی نخاست
آن گوشوار عرش که گردون جوهری
اقرار کرده حرّ یزیدش به بندگی
لب خشک و دیده تر شده از تشنگی هلاک
از کربلا بدو همه کرب و بلا رسید

نام مبارک و رخ میمون او حسن
زهرش به جان رسیده و تریاک در دهن...
خورشید برج دین و دُر دُرچ بوالحسن
آن دور بی‌نوای حسینی نگشت راست
با دامنی پر از گهرش بود مشتری...
خط باز داده روح امینش به چاکری
وانگه طفیل خاک درش خشکی و تری
آری همین نتیجه دهد ملک پروری...

ج. حضرت سجاد (ع):

بدان بزرگ حسینی نوای پرده راز
علی ثانی و سلطان حیدری نسبت
نشسته خامش و با چاررکن در گفتار
کسز و بلند شد آوازه نهفت حجاز
امام رابع و کسری مملکت پرداز
شکسته شهر و با هفت چرخ در پرواز

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۶۱۶)

د. حضرت باقر (ع):

یارب به حق خازن گنجینه هدی
یارب به حق خازن گنجینه هدی
یارب به حق خازن گنجینه هدی
یارب به حق خازن گنجینه هدی

(ص ۵۷۲)

و نیز:

به آفتاب جهانتاب آسمان علوم
مدار مرکز ایمان محمد باقر
اگر نه باب معانی ازو شدی مفتوح
گر او نه وضع مصابیح علم بنهادی

که شد منور از انفاس او جهان علوم
گل حدیقه دین شمع دودمان علوم
به هیچ باب نکردی کسی بیان علوم...
نشان نهج بلاغت که در جهان دادی

(ص ۶۱۶)

ه. حضرت صادق:

یارب به حق جعفر صادق که آفتاب
باشد چو صبح بر نفس صدق او گوا

(ص ۵۷۲)

و نیز:

خلیل خضر خلف صادق خلیفه خدم
سماع کرده ز لفظ محدثان قدم
مقیم در طیران چون کبوتران حرم...
به نام اشرفش از زر جعفری کردند

امام کعبه‌نشین جعفر فرشته‌نشان
فلک به حلقه تدریس او حدیث حدوث
همای سدره به گرد حریم حضرت او
کتابه‌یی که بر این طاق چنبری کردند

(ص ۶۱۷)

و . حضرت کاظم (ع):

بودی به طور قرب شب و روز در دعا

یارب به حق موسی کاظم که چون کلیم

(ص ۵۷۲)

و نیز:

کلیم طور کمالات موسی ثانی
شدست خون دل کوه لعل پیکانی
چو زلف حور شود مجمع پریشانی...

به عفو و عفت کاظم امام ربّانی
ز بس که چرخ برو تیر بی‌وقایی زد
گر آنچه بر سر او رفت بشنود فردوس

(خواجه‌جوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۶۱۷)

ز . حضرت رضا (ع):

چراغ چشم سماوات و شمع روی زمین
شهید مشهد و خسرو نشان طوس‌نشین
حرارت دل مأمون حبیب روح امین
ذبیح نسبت و یحیی دل و مسیح آیین
غبار درگه او کحل چشم حورالعین
سرشک دیده پروین گلاب مرقد اوست

به سرو باغ رضا مرتضای خضر قرین
سهیل دار سلام و خور خراسان تاب
طراوت رخ ایمان امین ملک امان
حسن نهاد و علی نام و موسوی گوهر
فسروغ طلعت او آفتاب اوج هدی
مزار قطب سپهر آستان معبد اوست

(ص ۶۱۷)

ح . امام محمد تقی (ع):

اقطاب هفت صومعه را بود مقتدا

یارب به حق آن تقی متقی که او

(ص ۵۷۲)

و نیز:

جمال صورت جان و جهان معنی بود

به آب روی تقی آنک عین تقوی بود

جواد مرتضوی بانی مبانی جود
مه سپهر سیادت سپهر مهر شرف
که ابر بحر عطا را حیا از او می بود
که خاک روب درش شاه چرخ اعلی بود
(ص ۶۱۸)

ط . امام هادی (ع):

یارب به حق شمع سراپرده تقی
یعنی علی نقی صدف گوهر ثقا
(ص ۵۷۲)

و نیز:

بدان شقایق سیراب گلشن ابرار
علی خلاصه امکان و حاصل تکوین
شدست دامن گردون به خون دل وادی
که هست شمه‌یی از خلق او نسیم بهار
نقی نقاوه ارکان و زبده ادوار...
که بعد از او که بود در ره هدی هادی
(ص ۶۱۸)

ی . امام حسن عسگری (ع):

یارب به حق شکر شیرین عسگری
کو بود طوطی شکرستان اتقا
(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۵۷۲)

و نیز:

به لذت شکر عسگری به گاه سخن
که بود طوطی بلبل نوای هشت چمن
سراچه ایست زبستانسرای تعظیمش
چهار صفت هفت آشکوی شش روزن...
به روی شاه بساط امامت از کونین
اگر چنانک رخ آرند هم به وجه حسن
خلیفه گر به خلافت فصول کلی خواند
بشد خلیفه به کلی وزو خلافتی ماند

(ص ۶۱۸)

ک . حضرت مهدی (عج):

یارب به حق مهدی هادی که چرخ را
باشد به آستانه مرفوعش التجا
(ص ۵۷۲)

و نیز:

به مقدم خلف منتظر امام همام
مسیح خضر قدوم و خلیل کعبه مقام
شعبی مدین تحقیق حجة القائم
عزیز مصر هدی، مهدی سپهر غلام
خطیب خطه افلاک منهی ملکوت
ادیب مکتب اقطاب محیی اسلام
شه ممالک دین صاحب الزمان که زمان
به دست رایض طوعش سپرده است زمام
به انتظار وصول طلعتش خورشید
زند درفش درفشنده صبحدم بر بام
نه در ولایت او درخورست رایت ریپ
نه با امامت او لایق است آیت عیب

(ص ۶۱۸)

و نیز:

یا ز بهر حجة الحق مهدی آخر زمان
نقره خنگ آسمان را زینی از زر بسته اند
(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۱۳۴)

۳. ذکر اصحاب حضرت علی (ع)

خواجو علاوه بر مدیحه سرایی در خصوص مولا علی (ع) و فرزندان بزرگوار، به مناسبت نام برخی از اصحاب بزرگوار آن حضرت از جمله ابوذر و سلمان و غلام خاص آن حضرت، قنبر را نیز ذکر کرده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می شود:

الف . ابوذر:

بولهب خوانندم از بی مهری اما هرشبی
در صوامع اشک می بارم تو گویی بوذرم
(ص ۹۰)

ب . سلمان:

اگر ملک سلیمان در نیازی
چو سلمان طلعت سلمی نیابی
(ص ۳۳۰)

و نیز:

خدمت مور کن ار ملک سلیمان خواهی راه سلمان رو اگر طلعت سلمی طلیبی
(ص ۳۴۱)

ج. قنبر: نام قنبر، غلام مولا نیز بارها در شعر خواجه به کار رفته است از جمله:
بر هفت هیکل فلکی هر دعا که هست آن از زبان صاحب قنبر نوشته‌اند
(ص ۵۸۴)

و نیز:

شهبسواران در رکاب راکب دُلْدُل روند خاکیان لاف از هوای صاحب قنبر زنند
(ص ۱۳۵)

و نیز:

هلال شامی ابرش سوار قلعه نشین شدست حلقه به گوش غلام قنبر او
(ص ۶۱۵)

۴. ذکر سایر متعلقات

نام حضرت علی (ع) و ذکر شجاعت‌های او همیشه متعلقاتی دارد که بر بیان و بنان سخنوران جاری شده است. هرکجا ذکر جنگ‌های آن حضرت باشد؛ بی شک، نام ذوالفقار، شمشیر معروف آن بزرگوار و دُلْدُل اسب مشهور آن حضرت هم ذکر می‌شود. خواجه نیز در کنار ذکر مدایح مولی‌الموحدین (ع) به مناسبت، از ذوالفقار آن حضرت و دُلْدُل نیز تعریف و تمجید کرده است:

الف. ذوالفقار:

صنعتگران چرخ به زر وصف ذوالفقار بر تیغ خور نوشته و در خور نوشته‌اند
(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۵۸۵)

و نیز:

زو بهرسید ابن عم رسول صاحب ذوالفقار و جفت بتول
(ص ۵۹۵)

ب. دُلْدُل: در وصف دُلْدُل، اسب معروف حضرت علی (ع) نیز، شاعر ترکیبات

سیمای امام علی (ع) در شعر خواجه جوی کرمانی ۲۲۹

بدیع و زیبایی به کار برده است. از جمله، نعل دلدل را تاج ستاره فرقدین و طوق جوزا نام برده است. همچنین آسمان نشینان، گرد خاک پای اسب مولا علی (ع) را به جای سرمه بر چشمان ستارگان ثریا کشیده‌اند:

چون برآمد جوش جیش شاه مردان در مصاف

از غبار تازیان چرخ معلّا کرده‌اند

نعل دلدل را کله‌داران چرخ چنبری

تاج فرق فرقدین و طوق جوزا کرده‌اند

روشنان قصر کحلی گرد خاک پای او

سرمه چشم جهان بین ثریا کرده‌اند...

(ص ۱۳۳)

و نیز مواردی دیگر:

شهبازان در رکاب راکب دلدل روند خاکیان لاف از هوای صاحب قنبر ززند

(ص ۱۳۵)

چرخ را از حسرت مسمار نعل دلدلش میخ‌های آتشین در چشم بینا می‌زنند

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۵۸۳)

لشگرکشان عالم جان نام دلدلش بر کوه‌های زین تکاور نوشته‌اند

(ص ۵۸۵)

هلال را نعل اسب حضرت می‌داند:

بدان امیر که شد شاه چرخ چاکر او نمونه‌ایست مه نو ز نعل استر او

(ص ۶۱۵)

همچنین اسب آن حضرت را ضیفم نامیده است:

مطرب دستان سرا کوهه کاوس مقام خسرو ضیفم سوار بیشه شیرش وطن

(ص ۱۰۳)

ج. خبیر: یکی از مواردی که همیشه در ذکر شجاعت‌های حضرت علی (ع) بیان شده است، جنگ‌های آن حضرت به‌ویژه با یهودیان آن روز جهان اسلام است. در این میان، نام شجاع یهودیان - مرحب - و نام قلعه معروفی که به دست حضرت گشوده شد - خبیر - همیشه در نزد پیروان مولا، زبازد بوده است.

بر همین اساس، خواجه نیز بارها در شجاعت آن حضرت، به واقعه خیبرگشایی اشاره کرده است:

مؤمنان حیدری را می‌رسد کز بهر دین حلقه ناموس حیدر بر در خیبر زنند
(ص ۱۳۵)

و نیز مواردی دیگر:

نامش نگر که قلعه‌نشینان موسوی مهر گشاد بر در خیبر نوشته‌اند
(ص ۵۸۴)

به زخم عمود تو نه حصن شش در چو خیبر ز کوپال حیدر بلرزد
چو حیدر گر آهنگ میدان نمایی ز که پیکرت حصن خیبر بلرزد
(ص ص ۲۴-۲۵)

۵. ذکر دشمنانی که به دست حضرت علی (ع) کشته شده‌اند

علاوه بر مرحب خیبری شجاع یهودی که به دست حضرت علی (ع) از پای درآمد؛ نام دو شجاع دیگر عرب نیز که به دست مولا (ع) به هلاکت رسیده‌اند؛ همیشه ضمن مدح حضرت علی (ع) در مدایح شاعران آمده است. عمرو بن عبدود و عنتر، از شجاعان معروف آن روز عرب بوده‌اند که مغلوب حضرت شدند. خواجه نیز در این زمینه اشاراتی دارد: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کزار بی فرار و خداوند ذوالفقار قتال عمرو و عنتر داماد مصطفی

(خواجوی کرمانی ۱۳۶۹: ص ۱۳۰)

و نیز:

شیر دل لافتنی شیر خدا مرتضی حیدر خیبرگشا صفدر عنتر فکن

(ص ۱۰۴)

و نیز:

آن آیتی که نقش طوامیر نصرت است بر رایت کشنده عنتر نوشته‌اند

(ص ۵۸۴)

مدایح مولا علی (ع) و ذکر شجاعت‌ها و پایداری‌های وی، تنها خاص شیعیان

نیست. این بزرگمرد عالم بشریت اسوه همه آزادگان و رادمردان جهان و مقتدای صالحان و پاکان به‌شمار می‌رود. مسلمان و غیر مسلمان، همه آن بزرگوار را تعریف و تمجید کرده و یگانه روزگارش لقب داده‌اند. در ادب فارسی نیز مولا (ع)، جایگاه ویژه‌ی دارد. عارف، فقیه، فیلسوف، شاعر، نویسنده، خاص و عام، همه در مقابل بزرگواری‌های آن حضرت، سر تعظیم و گرنش فرود آورده‌اند و همه او را پیشوای خود می‌دانند. او به مصداق عارف ربانی است که در کلام شیخ اجل سعدی شیرازی بیان شده است:

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند مرد اگر هست به جز عارف ربانی نیست
به رخم ستایش‌ها و مدایح فراوانی که در حق آن حضرت ذکر شده است؛ باز حق
مطلب، آن‌چنان‌که باید و شاید ادا نشده است. آنچه گفته‌اند، درک آنها از اندکی از
حقیقت بوده است نه تمامی حقیقت و به تعبیر دیگر آنچه توانسته‌اند گفته‌اند نه
آنچه خواسته‌اند.

در این میان، خواجه‌ی کرمانی نیز کوشیده است تا در این مقوله، سهمی ایفا
نماید و با توجه به روزگار خویش و مسائل حادّ فرقه‌یی و مذهبی، توانسته است
فقط گوشه‌یی از دریای بیکران اوصاف وارسته آن بزرگوار را تصویر کند و از این
طریق، تعلق خاطر خویش را به پیروی و تبعیت از آن امام همام ابراز داشته باشد؛ که
امید است این نوشته، توانسته باشد تا اندازه‌یی یادآور و منعکس‌کننده آنها باشد.

کتابنامه

امام علی (ع). ۱۳۶۵. ترجمه و شرح نهج البلاغه. به قلم فیض الاسلام.
خواجه‌ی کرمانی، محمود بن علی. ۱۳۶۹. دیوان اشعار. تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران:
پازنگ.

_____ . ۱۳۷۰. خمسه خواجه‌ی کرمانی. تصحیح سعید نیاز کرمانی. کرمان دانشگاه شهید
باهنر.

سمرقندی، دولت‌شاه. ۱۳۶۶. تذکرة الشعراء. به همت محمد رمضان. تهران. خاور.
صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۶۸. تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوسی.
قرآن کریم.



پروفیسر شہناز گل خان
پروفیسر شہناز گل خان

پرتال جامع علوم انسانی